



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۲/۱۸

عبدالباري جهاني

کیش شخصیت در تاریخ نگاری و تحلیل نگاری قسمت یازدهم و اخیر

امان الله خان و قوانین او:

امان الله خان، برخلاف اسلاف خود، که اصلاحات را به بسیار تأنی و آهستگی میآوردند، طرفدار اصلاحات هرچه زودتر و در هر ساحه اجتماع بود. او میخواست که، در زندگی خود، افغانستان را مرفه و از هر طرف بصورتی ببیند که با دنیای پیشرفته همسری کرده بتواند. او شاید نمیدانست که با پیشرفت جهان غرب، که محصول چندین صدساله آنهاست، حتی با ممالک همجوار خود، با وسایل ناچیزی، که از هیچ جهت با جهان خارج قابل مقایسه نبود، همسری کردن غیرممکن بود. امان الله خان، با تمام احساسات وطن خواهی که داشت، میخواست که از صنعت گرفته، تا تعمیر و ساختن راه ها، تعلیم و تربیت، کلتور و لباس، در همه ساحات، به سرعت ممکنه چنان تغییراتی را شاهد باشد که در تاریخ افغانستان سابقه نداشته باشد. او فکر میکرد که ترقی باید دلخواه همه باشد. چراکسی با ریفورم و اصلاحات او مخالفت کند؟ چرا او نتواند که در پروگرام سریع اصلاحات خود پیروزمندانه به پیش حرکت کند؟ او میخواست مانند عمر فاروق و هارون الرشید قهرمان داستان های فولکلوریک و مردمی شود و بعضاً لباس شبان پوشیده در کوچه های کابل به شبگردی میپرداخت و گاهی هم با لباس عادی ملکی با مردم دست میداد و احوال پرسی مینمود. او همه خوبی هاییکه با یک پادشاه لازم است دارا بود ولی عاری از وسایلی بود که برای پیشرفت و اصلاحات کشور لازم بود.

امان الله خان، به مثابه یک شهزاده، در ناز و تنعم قصر شاهی پرورش دیده بود. او برخلاف پدرکلان خود عبدالرحمن خان، که کشورخودرا کوچه به کوچه و قوم به قوم میشناخت، با مملکت و مردم خود، با ذهنیت آنها، با ضروریات آنها، با حساسیت های آنها، از قدرت علمای مذهبی، از قوه و نفوذ خانان و رؤسای قومی، از اختلافات و همچنین از اتحادیه های اقوام مختلف اطلاع داشت، بیخبر بود. از سفر های داخلی او در افغانستان چندان اطلاعی در دست نیست؛ و شاید به استثنای سفرهای جلال آباد، با پدر خود امیر حبیب الله خان، سفر های دیگری را انجام نداده باشد. از نظامنامه های او معلوم میشود که با ذهنیت مردم و ترکیب جامعه خود اندکترین شاختی نداشت. و بعضی از همین نظامنامه های او باعکس العمل شدید مردم مواجه شدند و باعث سقوط او گردید.

امان الله خان برای تعمیم اصلاحات و پیشرفت سریع کشور خود به بنیه ای قوی مالی، به فوج منظم و قوی، به مشاورین هوشیار و وفادار و حمایه عام و تام مردم ضرورت داشت. بنیه مالی او به اندازه ای ضعیف بود که برای هیچگونه اصلاحات و نوآوری کافی نبود. تنها پروژه ساختن قصر دارالامان تقریباً یک ثلث تمام عایدات سالانه مملکت را میخورد. در حالیکه عاید سالانه افغانستان به صد میلیون افغانی میرسید از آنجمله ۳۰ میلیون افغانی تنها خرج قصر دارالامان میشد. نوید، واکنش های مذهبی ص ۱۰۲

قصور پغمان و قصر زمستانی لغمان را اگر به حساب بیاوریم شاید برای معارف، فوج، ساختن و ترمیم شاهراه ها، معاشات مامورین و... چیزی باقی نمی ماند. فوج را، که برای عملی نمودن پروگرام اصلاحات خود، به وجود آن بیشتر از همه ضرورت داشت، به اندازه ای ضعیف ساخته بود که از عهده هیچ جنگ داخلی برآمده نتوانست. فوج خصوصاً در سرکوب نمودن شورش خوست، سال ۱۹۲۴، که تقریباً ۱۱ ماه را در برگرفت، ضعف و ناتوانی خودرا به اثبات رساند. اگر کمک قبایل مخالف قوم شورشی منگل یعنی شینوار، مومند، جاجی و غیره و از طرف دیگر کمک قوای هوایی اتحاد شوروی نمی بود، شاید شورشیان در مدت کمی کابل را متصرف میشدند. قوای حکومتی در جنگ خوست پیروز شدند مگر در اثر بمباران طیاره های جنگی ۳۵۰۰ خانه روستانشینان ویران شدند. ۱۵۲۵ تن از یاغی ها کشته شدند، به تعداد ۴۰ هزار خانواده شورشی ها به هندوستان پناهنده شدند. منابع شوروی راپور میدهد که تنها در پایتخت به تعداد ۱۰۰ تن اعدام شدند و در جریان شورش خوست ۵ میلیون سترلینگ پوند، که معادل به عاید دوساله افغانستان میشد مصرف شد. تیخانوف، نبرداغانی ستالین ص ص ۱۷۶-۱۷۷

سرکوب شدن شورش خوست به هیچ وجه معنای آنرا نداشت که دشمنی قوم منگل با دولت امان الله خان ختم شده پنداشته میشد. بالعکس مردم خوست به دشمن خونی حکومت تبدیل شده بودند. بالاخره همین ضعف قوه نظامی بود که باعث سقوط رژیم امانی گردید و به مقابل هیچ شورش قبایلی و قومی مقاومت کرده نتوانست.

امان الله خان باید در مدت ده سال پادشاهی خود مشاورین لایق و وفادار را دور خود جمع مینمود و به کمک آنها اصلاحات خود را به ثمر میرساند ولی او در عوض از مشاورینی مانند محمودطرزی، که مربی و خسر او بود، خود را محروم ساخت. بالاخره با پیشنهاد نمودن نظامنامه های که به هیچ صورت با کلتور و عنعنات مردم برابر نبودند حمایه مَلاها، و به تعقیب آنها حمایه عموم مردم را از دست داد. به گفته تیتلر: «... گفته میتوانیم که او در انتخاب مشاورین خوب و نفوذ در مسایل دولتی شخص ضعیف بود. مثلاً مسایل حکومتی به دست مشاورین شریر و بدخواه مانند غلام نبی خان چرخي سپرد در حالیکه خاندان مشهور مصاحبان را یا تبعید و یا از خود دور نمود. او در این قسم اجرات به مقتضای عقل و یا ضروریات کشور خود عمل نمی نمود بلکه تصامیم عجولانه میگرفت که از بی علمی و بی معلوماتی او سرچشمه میگرفت، که علت آغاز پروژه های شد که نه به حال کشورش مناسب بود و نه طاقت و توان تعقیب نمودن آن را خودش یا مستخدمین او داشتند. در پهلوی این ضعف، او یک آدم مغرور بود که به مشوره هیچ کسی عمل نمی نمود. Tytler, P 201

امان الله خان، به حیث یک شخص وطن خواه، آدم پرکاری بود. به اصطلاح از بام تا شام کار میکرد. یک روز در هفته رخصتی میکرد و در طول روز یکی دوساعت تفریح و اسب دوانی یا تینیس بازی مینمود. با همچو احساسات وطن خواهی و پرکاری باید به پیش میرفت و نباید روی ناکامی را میدید. ولی او مانند اکثر دیکتاتوران جهان میخواست که همه افتخارات به نام او ختم شود. او باید بانی همه اصلاحات میبود، بایست که طراح و توشیح کننده همه قوانین محسوب میشد، از همه کارنامه های او باید ستایشی بعمل میآمد. او میخواست با شبگردی های خود هارون الرشید هزار و یک شب شود. او قصه های جانبازی های ترک های جوان را شنیده بود و میخواست که کشور خود را به سرعت مصطفی کمال اتاترک تغییر دهد. ولی متأسفانه شاید نمیدانست که ترکیه عثمانی تقریباً چهارصد سال یکی از وسیع ترین امپراطوری جهان بود، که از شرق میانه تا ربع اروپا در زیر سیطره او بود. اتاترک یک جنرالی بود که در جنگهای میهنی، به مقابل قوای متحدین رزمیده بود. فوج او را مانند بردار بزرگ و پدر خود دوست میداشت. او را پدر ترک ها میگفتند و هر چه میخواست مردم از آن به خوشی استقبال مینمودند. مگر امان الله خان اتاترک نبود. مردم به مقابل نظامنامه های او، خصوصاً نظامنامه ازدواج، نه تنها مخالفت شدید نشان داد بلکه دست به شورش های مسلحانه زدند.

امان الله خان بعد از سرکوب شدن شورش خوست و اعدام نمودن ۱۰۰ تن از شورشی ها (بدون محاکمه) و تبعید صدها تن به نقاط مختلف کشور ثابت ساخت که خون پدرکلان خود عبدالرحمن خان در رگ های وجود او جاریست. امان الله خان شاید میخواست که خود را یک شاه منور و طرفدار مشروطیت معرفی نماید؛ ازینرو در ماه حمل سال ۱۳۰۲، در نشست لویه جرگه، قانون اساسی، یا نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان، را تصویب نمود. در ماده ششم و هفتم این قانون میخوانیم:

۶ - « امور مملکت بذریعه وزرای دولت (که به ارده سنیه انتخاب و تعیین میشوند) اداره میشود، و هر کدام وزراء مسوول امور متعلقه شان شناخته میشوند. ازین سبب ذات همایونی غیر مسوول میباشد.

۷ - در خطبه ها ذکر نام پادشاهی و ضرب سکه بنام پادشاه و تعیین رتب مناصب مطابق قوانین مخصوصه و اعطای نشان و انتخاب و تعیین صدراعظم و دیگر هیأت وزراء و عزل و تبدیل شان و تصدیق نظامات عمومی و اعلان مرعیت شان و محافظه و اجرای احکام شرعی و نظامیه و قوماندانی عموم قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات و عفو و تخفیف مجازات قانونیه عموماً یا خصوصاً از حقوق جلیله پادشاهی شمرده میشوند»

امان الله خان، در مورد تعیین نمودن صدراعظم، تا سقوط خود، که از تصویب قانون اساسی ۷ سال را دربرگرفت، به وعده خود وفاء نکرد. در سال اخیر سلطنت خود ۱۹۲۸ از ۲۹ اگست تا ۲ سپتمبر لویه جرگه را در پغمان دایر نمود. در جریان لویه جرگه میخواست که صدراعظم را معرفی بدارد. ولی چون شاید فکر میکرد که صدراعظم بیجهت قدرت مطلقه او را کنترل میکند وعده را به امروز و فردا معطل میساخت. او میخواست که شیراحمدخان، رییس لویه جرگه را به حیث صدراعظم تعیین نماید (شاید ضعیف ترین شخصیت در کابینه و اطراف شاه بود) مگر چون بعضی از وزراء با تعیین شدن او به حیث صدراعظم مخالفت ورزیدند شاه مجبور شد که این اقدام را به وقت بعدی موکول نماید. ستوارت مینویسد: « امان الله شخصاً بطور پنهانی با اعضای کابینه میدیدند و آنها را تشویق مینمودند که از قبولی شیراحمد خان به حیث صدراعظم ابا و ورزند. این بازی فریبکارانه، نیکخواهان شاه را، که این فریبکاری متوجه آنها بود، از شاه مایوس گردانیدند. امان الله میخواست به این طریق نشان بدهد که برای راضی نگاهداشتن آنها به هر کاری حاضر است مگر در حقیقت میخواست که طبق دلخواه خود سلطنت کند...» Stewart,

P 400

شش ماه بعد از تصویب اولین قانون اساسی، که مژده قانونیت و تعیین صدراعظم را میداد، وزارت معارف بنام « ظهور الامان» یک رساله ای را، در ۱۲۸ صفحه، در ماه میزان سال ۱۳۰۲ به نشر سپرد که اساساً بنام یک رساله اخلاقی نشر شده بود ولی چون بتصویب وزارت جلیله معارف رسیده بود و در یک مطبوعه دولتی به چاپ سپرده شده بود معلوم میگردد که منعکس کننده نظر و اراده امان الله خان بوده است. در این رساله نه تنها شاه، به حکم قرآن شریف و شریعت محمدی واجب الاحترام خوانده شده بلکه مخالفت با همه مامورین و والیان او هم مردود قلمداد شده

است. جای تعجب است که هیچیک از مورخین ما به این رساله، که معرف استبداد وقت است، هیچ اشاره ای ننموده است و یا حد اقل من نخوانده ام.

(بیان حقوق شاه)

« بدانکه چون درجه عظمای پادشاهی خلافت نبوت است. چراکه نبی واضع شریعت است و پادشاه اسلام حامی و حافظ آن. چنانچه در این معنی گفته اند: الملك و النبوه توأمان (نزد خرد شاهی و پیغمبری x چون دو نگین اند و یک انگشتری)

و تعمیر معموره مملکت وابسته به تسخیر و تنظیم همت عالی پادشاه اسلام است. تاخاص و عام و کافهء انام در ظل حمایت او از آسیب سموم نیران و حوادث آسوده خاطر زیست و معیشت نمایند. لهذا الله تعالی فرموده: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. یعنی فرمان برید در اوامر و نواهی خدای تعالی را و فرمان برید رسول او را در حال حیات و سنتش را اقامت نمایید بعد از وفات و فرمان برید پادشاهان دین را که نمایان حضرت سیدالمرسلین اند. (جای تعجب است که در ترجمه آیه مبارکه اضافات نموده اند)

پس الله تعالی در این آیه شریف اطاعات پادشاه را با طاعت خود و رسول خود مقترن ساخته است؛ ازین سخن اطاعت پادشاه را مقایسه و موازنه کرده میتوانیم که چه مقدار است. لهذا بعضی از حقوق او را بطریق اجمال بیان مینماییم تا عامهء مردمان از آن بی بهره نمانند؛ حقوق او به بقرار ذیل است:

۱ — وجوب اطاعت اوست.

۲ — در وقت حاجت معاونت اوست.

۳ — در دل محبت اوست.

۴ — بزبان ثنا و مدحت اوست.

۵ — بارکان امتثال اوامر و نواهی اوست.

۶ — ظاهراً و باطناً تعظیم و تبجیل اوست.

۷ — در وقت ضرورت قرض دادن او را.

۸ — در صورت عدالت، به وجه صدق نه نفاق لزوم مدحت اوست.

۹ — در صورت ظلم صبر بر مکاره اوست.

۱۰ — قولاً و فعلاً همراه او نیکی کردن است.

۱۱ — لزوم اطاعت است والی او را.

۱۲ — هر گروه را از رعیت بکار محولهء منسوبهء خود باخلاص و صداقت مشغول شدن است.

۱۳ — کسیکه از ماتحت حکومت و مملکت او سعی بفساد و شقاق کند آنرا بقرار تفصیل آتی دفع کردن است. «

(امان الله خان وجوب اطاعت خود را مقترن (نزدیک) به خدا و رسول میدانند. نه تنها از مردم خواستار ستایش عدالت خود گردیده بلکه از آنها خواسته است که در صورت بی عدالتی ها و کارهای مکروه او از صبر و حوصله کار بگیرد. نه تنها مردم را به اطاعت مطلق از خود میخوانند بلکه اطاعت والی های خود را هم واجب میدانند. نه تنها اطاعت از اوامر خود بلکه تعظیم و تبجیل ظاهری و باطنی را واجب گردانیده است.)

بیان وجوب اطاعت پادشاه

« آیه شریفه در خصوص وجوب اطاعت او با ترجمه اش مذکور گردید دیگر آیات درین باب بسیار اند (این یگانه آیه ایست که در باب اطاعت اولی الامر نازل شده است. جهانی) لیکن این مختصر گنجایش تفصیل آنها را ندارد.

والحاصل اطاعت پادشاه در اموریکه خلاف شریعت نباشد برعامهء رعایا واجب است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: أسمعوا و اطیعوا و لو استعمل علیکم عبداً حبشی. یعنی بشنوید و فرمان برید حکم امیر خود را اگرچه مقرر شده باشد بر شما غلام سیاه حبشی. اگرچه امارت غلام جایز نیست لیکن در این حدیث شریف مبالغه است. در قبول نمودن و اطاعت کردن حکم پادشاه اسلام را.

در کتاب ردالمختار فرموده: وجبت طاعة الامام عادلاً كان او جابراً. یعنی فرمان بری پادشاه واجب است عادل باشد یا ظالم.

(در بیان معاونت با پادشاه)

الله تعالی فرموده: وإن استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر. یعنی اگر مومنان طلب نصرت کنند از شما در کاردین که در مقابله کفار یاری بخواهند پس بر شما یاری کردن ایشان واجب است.

و در آخر آیت فرموده: إلا تفعلوه تگن فتنة فی الارض و فساداً کبیر. یعنی اگر فرموده مرا نکنید و معاونت ننمایید و با هم دوستی و پیوند و اتفاق و نصرة نداشته باشید در زمین فتنة و فساد بزرگ و بسیار میباشد. اهل کفر غلبه میکنند و کاردین بضعف و اندراس میرسد. «

(این دو آیه مبارکه، که در سورة انفال ۸ آمده و شماره ۷۲ و ۷۳ میباشد، اصلاً با پادشاه و معاونت او و یا اطاعت از اوامر و گفته های او تعلق ندارد. این دو آیه در باره کسانی که مهاجرت نموده نازل شده است و به کسانی که مهاجرت نموده توصیه میکند که به برادران مسلمان خود کمک نمایند. ترجمه اصلی آیات مبارکه را از تفسیر امام یوسف علی میآوریم: آیه مبارکه اول به اشاره به مهاجرینی که در راه خدا هجرت نموده و به جان و مال جهاد نموده

آغاز مییابد. و بعداً میفرماید که اگر آنها از شما در کار دین طلب کمک نمایند بر شماست که با آنها کمک نمایید البته نه در مقابل قوتیکه شما با آنها میثاق دوستی بسته اید، الله تعالی هر عمل شما را میبیند.

و آیه مبارکه دوم میفرماید: کفار از یکی دیگر حمایت میکنند و اگر شما هم چنین ننمایید و یکی دیگر را حمایت نکنید روی زمین استبداد و فساد بزرگ خواهد گرفت.

چنانکه میبینیم، این دو آیه فوق الذکر به حقوق پادشاه و معاونت پادشاه و اطاعت از اوامر او هیچ ارتباط ندارد و نویسنده، که حتماً عالم دین بوده است، ترجمه آیات مبارک را، برای تملق نمودن و استرضای خاطر امان الله خان، تحریف نموده است. جهانی)

« و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: السلطان ظل الله فی الارض یاوی الیه کلُّ مظلوم. یعنی پادشاه اسلام در زمین سایه خداست که هر مظلوم و ستم دیده سوی او پناه میآورد و در سایه و حمایتش از آفتاب ظلم و عدوان و کفر و طغیان به اسوده حالی مسلم میماند. لهذا بر جمیع رعیت رعایت احکام و رسوم او لازم است و در وقت حاجت استعانت نماید در نصره و معاونت او جان و مال خود را فدا باید بکنند و سعی و کوشش خود را بوجه اتم مبدول دارند. ظهور الامان ص ص ۲۷-۳۲

در بیان صبر و مکاره پادشاه

« رسول الله صلی اله علیه و سلم فرموده: من رأى من امیره شیاً یکرهه فلیصبر فانه لیس احدٌ یفارق الجماعة شبراً فیموت الامات میتة جاهلیة.

یعنی کسیکه ببیند از امیر خود چیزی را که مکروه پندارد صبر کند زیرا هیچ یکی نیست که مقدار یک بدست از جماعت مسلمانان جدا شود و در یحالی بمیرد مگر مرده بمرگ جاهلیت.

یعنی بدیدن مکروه اقدام به بغی و سرکشی نکند که بعد از بیعت و اتفاق بر پادشاه اسلام نفاق و جدایی و اختلاف برپا کند چراکه این کس بنوع مردن جاهلیت می میرد بلکه صبر نماید و رضاء بر تقاضای الهی دهد.» (این در حقیقت همان حقوق خدایی Divine Rights قرون وسطی اروپا است که پادشاهان برای خود یا مفکرین متعلق به آنها تخصیص داده بودند.)

بیان لزوم اطاعت والی پادشاه

« رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ان امر علیکم عبدٌ مُجدعٌ یقود کم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا. یعنی اگر از جانب پادشاه بر شما غلام گوش و بینی بریده امیر و والی مقرر شود که شما را بطرف قرآن میخواند و بحکم شرع انور امر مینماید پس بشنوید و قبول کنید حکم او را و فرمان برداری نمایید امر او را یعنی، به رضا و رغبت، همان غلام حقیر و ذلیل را اطاعت نمایید و حکم او را قبول کنید و سرکشی نکنید تا موجب خسران و طغیان نشوید.» همان کتاب ص ص ۳۴-۳۵

امان الله خان ده سال تمام، به حیث یک پادشاه مطلق العنان، سلطنت نمود؛ و در بازگشت از سفر طولانی اروپا در پهلوی اصلاحات جدیدی، که اعلان آن، باعث سقوط او گردید بر علاوه سلطنت و پادشاهی بفکر رهبری سیاسی افتاده بود. او شاید، در ممالک اروپا، از حکومت احزاب و احزاب مخالف حکومت ها و فعالیت احزاب شنیده بود؛ از همین رو بفکر تشکیل حکومت یک حزبی افتاده بود. چون زمانیکه یک شاه، با پروگرام اصلاحات جدید خود، حزبی را تحت رهبری خود اساس گذارد هیچ کسی زهره مخالفت و یا همسری با آنرا نخواهد داشت. او طرح برنامه ای یک حزبی را ریخت که رییس آن شخص امان الله خان بود. باز هم جای تعجب است که هیچ یک از مورخین ما به این حزب، که البته، بخاطر تحولات اخیر و شورش های متواتر، فعال نشد اشاره یی نه نموده است. امان الله خان میخواست بنام «فرقه استقلال و تجدد» حزبی را بسازد. برای آن یک مرامنامه مختصر در ۱۱ ماده ترتیب کرد و به تعداد بسیار زیاد ۲۰۰۰ نسخه به چاپ رساند. این مرامنامه به تاریخ ۲۰ سنبله سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) در مطبعه شرکت رفیق به چاپ رسید.

« مرامنامه اساسیه فرقه استقلال و تجدد.

- ۱ - فرقه استقلال و تجدد که موافق قانون جمعیتها تشکیل شده، جمعیت ملی و سیاسیست که مرکز آن کابل میباشد.
- ۲ - فرقه استقلال و تجدد، که ملت افغانرا بموقع ترقی و رفاه ارتقاء میدهد، امکان هر قسم اداره استبداد را مسدود میسازد و با کمال قناعت قلبیه و غایه سیاسی قبول و اعلان مینماید که حفاظت استقلال مملکت حالا و آتیاً از هرگونه تهلکه و تعرضات وظیفه عالییه ملییه و وطنیه هر فرد فرقه استقلال و تجدد است.
- ۳ - فرقه، خرافاتی را که به اساس دین اسلام مطابقت ندارد و در اثر اعتیادات جزو اعتقاد گرفته شده آن را از سیاست و اختلاطات متنوع سیاست تخلیص نموده قوانین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ملت را تشکیل و احتیاجات عمومیه را به اساس که بمذنبیت عصر حاضر و علوم و فنون تجربه شده اطمینان بخش تطبیق شود تاعمین می نماید.
- ۴ - فرقه تمام فعالیت و همت خود را برای آسایش و رفاهیت عامه و حاکمیت ملی افغان وقف مینماید، و در نظرفانون یک مساوات مطلق را برای تمام افراد قبول میکند. امتیازات هیچ یک صنف هیچ یک جماعت هیچ یک فرد را نمی شناسد. رفع اجحاف و مظالم، انسداد حق تلفی، رجحان لیاقت و اهلیت را وظیفه وجدانیه و وطنیه خود می شمارد.

۵ - فرقه رابطه قوی و وحدت قلبیه، حسیه و فکریه را در هموطنان خود تزریق و تخلیق نموده در تمام شعبات فعالیت این اساس را در موقع اعتبار و مرعیت می آرد، تطبیق حاکمیت قوانین موضوعه را بالای هر فرد مملکت مفکوره قطعیه خود می شمارد.

۶ - فرقه کوشش می کند که توجه عامه ملت را در سایه مساعی جدیانه خویش در راه ترقی و رفاه ملت طوری جلب نماید که ملت طبعاً افراد فرقه را بر غیر فرقه بموقع انتخاب وکلای شورای ملی ترجیح بدهد.

۷ - تشکیل فرقه از مرکز آغاز و به سایر نقاط مهمه مملکت حتی قریها و محله ها وسعت می یابد.

۸ - اشخاصیکه داخل فرقه استقلال و تجدد میشوند سالانه مبلغی جزوی بخزینة فرقه جهت مصارف اداری اجتماعات و مراکز فرقه می پردازند.

۹ - رئیس عمومی فرقه استقلال و تجدد و بانی فرقه مذکور اعلیحضرت غازی امان الله خان می باشد.

۱۰ - نظامنامه تشکیلات و وظایف و سایر امور مربوط به فرقه و اجراءات مرام بعد از ملاحظه و صحه جمعیت مرکزی فرقه طبع و نشر می شود.

۱۱ - این اساسات عمومی ابدأً تبدیل شده نمیتواند.

گرچه این مرانامه به، مقیاس وقت، به تیراژ بلند یعنی ۲۰۰۰ نسخه به چاپ رسید ولی افغانستان، به زودی، با مشکلاتی روبرو گردید که برای تطبیق همچو پروگرام های سیاسی کسی فرصت نیافت.

محمود طرزی (۱۸۶۵-۱۹۳۳):

امیر حبیب الله خان اگر در طول حیات خود خدمتی نموده باشد بزرگتر و مهمتر از دعوت نمودن و آوردن محمودطرزی به افغانستان خواهد بود. خدمت بزرگترین و فراموش نشدنی امیر حبیب الله خان به فرهنگ و دانش کشور همانا تاسیس نمودن و به نشر سپردن سراج الاخبار است؛ که ما، بدون مبالغه، گفته میتوانیم که اگر قلم محمودطرزی در آن نمی درخشید نور آن به هیچگونه تا نیم قاره هند و ترکیه نمیرسید. محمودطرزی را بحق پدر ژورنالیزم لقب داده اند ولی مقام او، درین ساحه، بلند تر از پدر است. او اصلاً روحی بود که در کالبد بیجان ژورنالیزم افغانستان دمید و از برکت اوست که ژورنالیزم افغانستان تا امروز به حیات خود ادامه داده است و هر روز نسبت به روز پیشتر پیشرفتی نموده است. محمودطرزی، در افق علم و فرهنگ افغانستان، مانند نوری، هر چند برای مدت بسیار کوتاهی، تابید ولی روشنی آن، تا افغانستان و افغانیت موجود باشد، محسوس خواهد بود. اگر به کارنامه های قلمی او از سالهای ۱۹۱۱ تا سال ۱۹۱۹، یعنی مدت هشت سال، نظری بیفکنیم، به جرأت گفته میتوانیم که، در تاریخ افغانستان شاید کمتر کسانی بوده اند که با او همسری کرده بتوانند. محمودطرزی، در حقیقت، میان منورین وقت خود، حیثیت درخت چنار پنجاه ساله ای را داشت که در کشتزار گندم قد افراشته بود.

محمودطرزی، پس از وفات پدر دانشمند و شاعر خود، غلام محمدخان طرزی در سال ۱۹۰۰، که به امر عبدالرحمن خان از وطن تبعید شده بود، در سال ۱۹۰۵ با خانواده خود، به کابل عودت نمود. بسال ۱۹۱۱ به نشر سراج الاخبار مبادرت ورزید و تا آخرین سال سلطنت حبیب الله خان، با وجود سانسور های سخت امیر و با وجود اعتراضات پی در پی حکومت هند برتانوی، دوام داد.

محمودطرزی عقیدتاً به پان اسلامیزم و وحدت جهان اسلام معنقد بود و تمام هم خود را وقف این مفکوره نموده بود. او وحدت جهان اسلام را صرف به خاطر وحدت نه بلکه وحدت برای آزادی از اسارت استعمار خصوصاً استعمار انگلیس تبلیغ مینمود. محمودطرزی، اگرچه به شخصیت سید جمال الدین افغانی احترام بی شایبه ای قایل بود و در باره مجالس چند ماهه ای که با سید داشته است مینگارد که علامهء مشارالیه معدن عرفان بود. هر کسی به قدرت استعداد، آلات و ادوات حواس دماغیه خود، از ان معدن به استخراج فضایل کامیاب میآید. این هفت ماهه مصاحبت، به قدر هفتاد ساله سیاحت را در بردارد... مقالات محمودطرزی ص ۳۵۹

مفکوره اتحاد مسلمانان محمودطرزی شاید مرهون ملاقات های او با سید افغانی باشد؛ مگر محمودطرزی، برخلاف سید جمال الدین افغانی، که برای شکست دادن انگلیس ها و راندن آنها از خاک هند، اتحاد ایران و افغانستان را با روسیه توصیه مینمود و میخواست، به وسیله اتحاد دو دولت اسلامی با روس ها، و گذشتاندن لشکر روس از راه ایران و افغانستان، انگلیس ها را شکست بدهد، تنها بر قوت اتحاد مسلمانها اتکاء میورزید. عروة الوثقی ص ص ۲۳۰-۲۳۱

از مضمونیکه محمودطرزی در سال هفتم جریده سراج الاخبار تحت عنوان «استعداد و قابلیت دینی، اجتماعی، سیاسی افغانستان» نگاشته، بر هر دو قدرت اروپاییکه کشورهای اسیا را یکی بعد دیگری می بلعیدند به صراحت لهجه، که مخصوص محمودطرزی بود، حمله مینماید؛ و ازین مضمون، تفاوت برخوردار او با سید جمال الدین افغانی، در مورد این دو قدرت به خوبی آشکار میگردد. «چون به حقیقت نظر شود، روس و انگلیز، درین خصوص - یعنی القای بغض و منافرت در هیأت اجتماعیه اسلامیه حق همدست بودند. زیرا این دو دولت در اسیا خیال توسیع ممالک داشتند و دارند. اسیا را هم میبیند، که قسم اعظم آن با مسلمانان ملو و معمور است. پس هر گاه در مابین این کتلهء عظیمهء مهیبه و این هیأت معظمهء مدهشه، علی الخصوص درین سه دولت معظمهء اسلامیه اتحاد، اتفاق، یگانگی، برادری، به موجبی که دین مبین شان بر آن امر و قرآن عظیم شان بر آن ناطق است حاصل آید، آیا این دو دولت طمع کار اسیاخوار، تا چه درجه، بر مرام و مراد خود شان کامیاب آمده خواهند توانست؟ مقالات محمودطرزی ص ۳۳۳

با وجود آنکه محمودطرزی بهار عمر عزیز و پرثمر خود را در خارج سپری نموده بود عاشق وطن بود و حس وطنخواهی او در همه آثار او آشکار است. خون وطن دوستی و آزادی خواهی در رگ رگ او غلیان میکرد:

پس عشق تو چسان ز سر من بدر شود؟
با شیر اندرون شد و باجان بدر شود
شد سالها که داغ جدایی و فرقتت
میسوخت همچو شمع دل و جان عاشقت
شب ها به یاد وصل تو بیخواب مانده ام
در روز ها بفکر تو در تاب مانده ام
هر علم و فن که خوانده و تحصیل کرده ام
نیت برای خدمت و نفع تو بوده ام
ای خاک پاک و ای وطن خوش زمین من
معشوق من، حبيب من و دلنشین من
مسعود باش و شاد بزی تا ابد بمان
در حفظ و در ترقی و معموری و امان
رشک اور بلاد تمدن نشان شوی

در شرق همچو شمس درخشان عیان شوی (حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۱۱۵)
محمودطرزی با عشق وطن پرستی به کشور خود عودت نموده بود که آتش آن در رگ رگ او زبانه میکشید. افسوس که نه امیرحبیب الله خان از دانش او تقدیری، که او سزاوار آن بود، بعمل آورد و نه امیر امان الله خان، با همه منوریتی که ادعا میکرد، به مشوره های مفید او گوش فراداد. حتی امیر امان الله خان، که زیر تأثیر متملقین دربار بود، محمود طرزی را پیر و فرتوت میخواند.

امیر حبیب الله خان او را به خاطر نگاشتن مضمون حی یا علی الفلاح (بشتابید بسوی رستگاری) که محمودطرزی میخواست در جریده سراج الاخبار به نشر بسپارد، مورد عتاب قرار داد. نه تنها آن مضمون مذکور در سراج الاخبار نشر نشد بلکه سنزل نوید از قول عبدالحی حبیبی مینویسد که امیر، محمودطرزی را ۲۶ هزار روپیه جریمه نمود که امان الله خان، بخاطر جلوگیری از مجازات بیشتر او، جریمه را، بطور محرمانه، پرداخته بود. نوید، ص ۵۹

محمودطرزی، هر چند با امیر حبیب الله خان، بالخصوص سیاست خارجی او، مخالف بود مگر، بر ضد او، در دسیسه های دربار هیچ سهمی نگرفت. و تاجایی که اطلاع داریم حلقات درونی دربار هم کوشش نه نموده اند تا او را داخل دسیسه های که معمولاً متوجه از بین بردن حبیب الله خان بودند شامل بسازد. امان الله خان، بعد از مقتول شدن پدر خود، محمودطرزی را به حیث وزیر خارجه تعیین نمود و به تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۲۰ او را به مقصد مذاکرات صلح با انگلیس ها به میسوری فرستاد. ولی بعد از بازگشت از میسوری، کمی بعد، او را به حیث سفیر در پاریس تعیین نمود. در سال ۱۹۲۴ او را باردیگر به حیث وزیر خارجه مقرر کرد ولی چون امیر با نظریات او مخالفت میورزید، محمودطرزی از وظیفه خود استعفا داد. محمودطرزی به سال ۱۹۲۷ برای علاج خود به فرانسه رفت. در سال ۱۹۲۸ به وطن باز گشت و در آغاز سال ۱۹۲۹ با امان الله خان راهی قندهار شد و از آنجا به ایران سفر نمود و تا ابد با وطن ماعلوف خود وداع کرد. محمودطرزی بعد از سپری نمودن ۸ ماه در ایران، به استانبول سفر نمود و بعد از چهار سال در سال ۱۹۳۳ به عمر ۶۴ سالگی در همان شهر وفات یافت و به موجب وصیت خودش در مزار نزدیک ابویوب انصاری دفن گردید. خاطرات محمودطرزی ص ص ۴۸-۴۹

امان الله خان، با وجود آنکه محمودطرزی را، یک زمانی، به حیث خسر و مربی خود، ارج میگذاشت مگر این دوشخصیت از لحاظ طرز دید و طرز العمل با هم اختلاف داشتند. امان الله خان فطرتاً آدم عجول و مغلوب احساسات خود بود و همین غلبه احساسات باعث سقوط او گردید. محمودطرزی، برعکس او، در شبستان تاریخ عصر خود هر قدم را به کمک چراغ عقل و حوصله ذاتی و فطری خود برمیداشت. احساسات وطنخواهی او و نفرت از انگلیس را از مقاله حی یا علی الفلاح او تخمین زده میتوانیم ولی هیچ وقت به حکم احساسات خود عمل نکرد و، در زمینه ابراز عقاید خود، سانسور افکار خود را از طرف حبیب الله خان، با حوصله تمام تحمل مینمود. او در مضمون حی یا علی الفلاح، که قبل از نشر شدن سانسور شد نگاشته بود:

«... افغانیت که گفته شود، هیکل دلاوری و غیرت را به نظر باید آورد. افغانیت که گفته شود، مجسمه دیندار و حمیت را در نظر باید تصور کرد. افغان، همان افغانست که در راه حفظ شرافت ملی خود، در راه آزادی و استقلال ملکی خود، در راه رهایی دادن ناموس وطنی خود دایماً به ریختن خون خود، به فداکردن جان خود، به هیاساختن مال خود، در مقابل دشمنان دین و وطن خود، افتخارها، مباحات ها نموده است. دره های خیبیر و بولان، جنگ های کوه های پیوار، کرم، کوژک، آسمایی، شیردروازه، میدان های موشکی غزنی، میوند وادی ها، تپه های چهاردهی، بیمارو (بی بی مهر) مرنجان، قلعه های بالاحصار، شیرپور، مرغاب، شغنان را ببینید که هر یک شاهد عدلیست، که اگر خاک های هر نقطه آنها را تحلیل کنید، به جز خون نجس دشمن دین و وطن را، با خون مقدس فداییان و

رهایی دهندگان دین و وطن از دیگر چیزی مزوج نخواهید یافت! افغان همان افغانی است که به شرافت قومی، حقیقت ملی خود می نازد! برخورد میباید! اگر افغان را به غیر از افغان هر چیزی بگویی یعنی، مکی، مدنی، حتی اگر ملایکه بگویی هم گویا به خنجر زده اش خواهی بود...»

«حی یا علی الفلاح! ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملی، عظمت قومی خود را کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایید! افغان که به دیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس شعاری، در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد آیا این بروجدان و آسمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده می تواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیردین و غیر ملت بر او برده شود؟

حاشا! کلا! افغان به بسیار آسانی و خوشگواری مرگ را قبول کرده میتواند ولی هیچگاه، به هیچ صورت، قطعاً، قاطباً کلمات متعنه معده به شور آورنده تابعیت و حمایت را هضم کرده نمیتواند! یعنی صاف و صریح تابعیت و حمایت این است که یک دولتی به دیگری بگوید که:

«به غیر از من، دیگری را نشناس! به غیر از من با دیگری حرف مزن، به غیر از من با دیگر دولتی عقد معاهدات یا رابطه مناسبات و معاملات مکن! به غیر از من به دیگر دولت نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن!»

معنی صاف و صریح استقلال تامه و آزادی کامله نیز این است که هر دولت در همه چیزهای که در بالا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد.» مقالات محمودطرزی ص ۳۰۸-۳۰۹

اگرچه امیرحبیب الله خان مضمون فوق، محمودطرزی، را در سال پنجم تاسیس سراج الاخبار سانسور نمود ولی او سه سال قبل ازین، در سال دوم سراج الاخبار، بر ضد مظالم و جنایات فرنگ، مضمونی را تحت عنوان عبرت نامه به چاپ رسانده بود، که باید از حوصله حبیب الله خان بلندتر میبود. و حکومت هند برتانوی باید هم از سراج الاخبار محمودطرزی شکایت ها مینمود. این مضمون، اگرچه به نام ترجمه به چاپ رسیده ولی من عقیده دارم که شاید شخص محمودطرزی آنرا تحریر نموده باشد؛ چون کاملاً با افکار او میخواند و صراحت لهجه از محمودطرزی مینماید.

«... این است که رساله عبرت نامه به زبان قومی و ملتی ما «افغانی» در استانبول تحریر و طبع و نشر شده است. اگرچه نام و شهرت محرر مولفش در رساله تصریح نیافته و به جای امضاء تنها مترجم نوشته شده ولی چون به زبان بسیار فصیح افغانی می نویسد و در دیباچه کتاب نیز افغانی بودن خود را بیان کرده هیچ شبهه ای نیست که افغان است و بسیار دیندار و با غیرت و بیدار و هوشیار یک افغان است.

«افغانان! شما خیرشودید که نصارا همه دنیا را گرفتند، و همه ملک های مسلمانان را زیر و زبر کردند و همه مسلمانان را غلام خود ساختند. مایان مانند یک گله گوسفند هستیم، فرنگ هان قصابان ما هستند.

یکی یکی از ما را می گیرند و می خورند و مایان می بینیم و هیچ گفته نمیتوانیم. مراکو (مراکش) یک ملک کلان مسلمان بود، آن را فرنگی ها گرفتند. مصر رفت، ترکستان رفت! هندوستان که هشت صد سال در زیر حکم مسلمانان بود رفت! امروزه روز، نصارا بر ایران و عرب و ترک دست بالا کرده اند. چیزهایی که در روم ایلی، امروزه روز، فرنگ ها کرده و می کنند، به خواندن و مطالعه کردن این کتاب به شما معلوم خواهد شد.

ده لک مسلمان بیگانه به قتل رسید! به هزارها دختران جوان و زنان پیر مسلمان را فرنگ ها به زور نصارا ساختند و زن کردند. لک ها معصومان را کشتند، بستند، سوختند، زنده بدار کردند، بزور کریشتابین (نصارا) نمودند...» همان کتاب ص ص ۵۲۳-۵۲۴

محمودطرزی فساد اداری زمان حبیب الله خان را به باد انتقاد گرفته و با همان صراحت، توأم با سادگی کلام خود، توجه عامه و حکومت مرکزی را به آن معطوف میدارد. از متن او معلوم میگردد که فساد و رشوه ستانی از کاتبان عادی دفاتر تا نایب الحکومه های ولایات رواج داشته و بیداد میکرد. او مینویسد که از اصیل زاده ها تا نمازخوان و عالم و عاقل همه غوطه در فساد هستند: «اصیل بگویی اصیل، ریش سفید بگویی ریش سفید، نمازخوان بگویی نمازخوان، متدین بگویی متدین، عالم بگویی عالم، عاقل بگویی عاقل، کیست که بر خوبی او شهادت نمیدهد؟

وقتی که مقرر میشود، به درجه مفلوک و مفلس میباید که اسب های سواری خود و نوکران خود را به قرض تدارک کرده، به هزار مشقت و خون جگر خود را به دایره حدود ولایتی که مقرر شده پرتاب میکند. به مجردیکه در آنجا می رسد، ازدها بگویی ازدها، نهنگ دریا بگویی نهنگ دریا، بلا بگویی بلا میشود. اسب بگویی کمندها، کمندها، مال و مواشی بگویی رمه ها رمه ها، گله گله ها! شتر بگویی قطار قطار، نقدی بگویی خزینه خزینه! جنسی بگویی صندوقخانه صندوقخانه ها را مالک می گردد!... طرفه تر اینکه چون نام آن را بررسی می گوید که پیشکشی و تارتقی می باشد که این کلمه ها را دیگر هیچ کتاب لغتی حل کرده نمیتواند، مگر قاموس العلوم خود جناب نایب الحکومه صاحب ها!... این بلای میرم، سوء اخلاق، اگر تنها بلامنحصر به بعضی میبود، هرچه که بود بود. اما جای حسرت این است، که یک میرزای مفلوکی، به دفتر کدام محالاتی مقرر شود در اندک مدتی می بینید که صاحب خانه ها، ملک ها، زمین ها، چه ها و چه ها میشود!

محمودطرزی مخصوصاً به نایب الحکومه ها، که مقامات عالی رتبه کشور بودند، اشاره نموده مینویسد که سفره های بعضی نایب الحکومه ها از شصت هفتاد غوری کم نمیشد و بخشش های که به زید و عمر مینمایند به لک ها روپیه

میرسد. او مینویسد که میفهمد با این انتقادات برای خود دشمنان میآفریند مگر او پروای دشمنی کسی را ندارد و نسبت به دوستی وطن و ملت خود به دشمنی آنها بقدر یک ذره اهمیت نمیدهد. همان کتاب ص ص ۴۲۳-۲۴ محمود طرزی ۷ سال تمام، با تمام مشکلاتی که با سانسور امیر داشت، از صبح تا شام نثر و نظم نوشت و قلم او در حقیقت روح سراج الاخبار بود. در پهلوی نوشتن صدها مقاله و شعر برای سراج الاخبار، چهار ناول بزرگ را، از نویسنده شهیر فرانسوی «ژول ورن»، که مشتمل بر بیش از هزار صفحه بود، از ترکی به فارسی ترجمه نمود. جنگ روس و جاپان را، در چهار جلد، به فرمایش امیر حبیب الله از ترکی ترجمه نمود. کتب و رسالات او مشتمل بر سیاحت نامه، سیاحت سه قطعه روی زمین، از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی، که مشتمل بر ۳۸ مقاله و ترجمه میباشد و

از تاریخ زندگانی او معلوم است که با وجود ضدیت خاصی که با استعمار انگلیس داشت، با وجود عقیده پان اسلامیزم، با وجود علاقه و عشق سرشار به وطن ماعلوف، با وجود علاقه به اصلاحات اجتماعی و فرهنگی، در سیاست عملی چندان حصه ای نگرفت و کسانی که باید برای او زمینه چنین عملی را مساعد میساختند با او همکاری و صمیمیت نشان نداد. از شخصیت او، قسمی که لازم است، قدردانی بعمل نیامد. او این همه بی مهری ها را، با شکیبایی و عظمت خاص خود، تحمل مینمود ولی قسمت او چنین تعیین شده بود که بالاخره با قلب پر خون از خاک نیاکان خود، که به هزار امید در آن اشیانه ساخته بود، با ناامیدی تمام هجرت نموده و در سرزمین اجنبی به خاک سپرده شود.

مآخذ

- ۱: انیس، محی الدین. بحران و نجات طبع دوم سال ۱۳۷۸ هجری شمسی پشاور.
- ۲: شنسب، امیرالدین. خاطرات هشتاد سال زندگی یک افغان. چاپ دوم ۱۳۸۰ پشاور.
- ۳: غبار، میر غلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم چاپ ۱۹۹۹ ویرجینیا ایالت متحده.
- ۴: فرهنگ، میر محمد صدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر. ۱۳۷۳ هجری شمسی پشاور.
- ۵: بویکو، ولادیمیر. دولت و ابوزیسیون در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر. ۲۰۱۱ میلادی کابل.
- ۶: تیخانوف، یوری. نبرد افغانی ستالین. ترجمه عزیز آریانفر. انترنیت.
- ۷: آقابکف، ژرژ سرگیویچ. خاطرات آقابکف. تهران ۱۳۵۷.
- ۸: شاه ولی خان، مارشال. یادداشت های من. مطبعه دولتی کابل. سال چاپ نامعلوم.
- ۹: عطایی، محمد ابراهیم. د افغانستان پر مخلص تاریخ یوه لنډه کتنه. کابل دریم چاپ ۱۸۸۳ هجری شمسی.
- ۱۰: کاتب، فیض محمد. تذکر الانقلاب. ناشر بنگاه انتشارات کاوه، کولن- آلمان ۲۰۱۳
- ۱۱: مبارز، عبدالحمید. تحلیل واقعات سیاسی افغانستان ۱۹۱۹-۱۹۹۶ چاپ اول ۱۳۷۵ ش
- ۱۲: تیخانوف، یوری. ترجمه عزیز آریانفر. راز های سر بمهر تاریخ افغانستان. انترنیت.
- ۱۳: پوهنیار، سید مسعود. ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان. پشاور، پاکستان. ۱۳۷۶.
- ۱۴: چرخ، خالد صدیق. برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان جلد اول جلد دوم. چاپ اول ۲۰۱۲.
- ۱۵: مجددی، حضرت علامه عبدالحق. افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر. مرکز نشراتی میوند ۱۳۷۸ ه ش.
- ۱۶: تیخانوف، ی. ن. مترجم محمد طاهر کانی. د جرمنی امپراطوری افغانی جگړه. دانش خپرنډویه ټولنه، ۲۰۰۴.
- ۱۷: نوید، سنزل. مترجم محمد نعیم مجددی. واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان ۱۹۱۹-۱۹۲۹ انتشارات احراری ۱۳۸۸ ه ش.
- ۱۸: امان الله خان، امیر. حاکمیت قانون در افغانستان، کتابخانه دانش - پشاور، ۱۹۹۹
- ۱۹: غبار، میر غلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول. کابل دولتی مطبعه، چاپ اول ۱۳۵۷.
- ۲۰: فوئلزایی، عزیزالدین وکیلی. نگاهی بتاریخ استرداد افغانستان. کابل ۱۳۶۸.
- ۲۱: عبدالرحمن، امیر. تاج التواریخ. مرکز نشراتی میوند، سال ۱۳۷۵.
- ۲۲: کاتب، فیض محمد. سراج التواریخ، جلد چهارم. سایت افغان جرمن.
- ۲۳: سراج الاخبار.
- ۲۴: طرزی، محمود. مقالات محمود طرزی. انستیتوت دیپلوماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه ش.
- ۲۵: کشکی، برهان الدین. نادر افغان، جلد اول، کابل، ۱۳۱۰ ه ش.
- ۲۶: نظامنامه عروسی و ختنه سوری. کابل ۱۳۰۰ ه ش
- ۲۷: نظامنامه عروسی و ختنه سوری. کابل ۱۳۰۷ ه ش
- ۲۸: عبدالرحمن، امیر. نصایح نامه، کابل ۱۳۰۳ ه ق (۱۸۸۵ م)
- ۲۹: الحسینی، سید محمد داوود. ظهور الامان. مطبعه وزارت جلیله معارف کابل ۱۳۰۲.
- ۳۰: مرانامه سیاسی فرقه استقلال و تجدد. مطبعه شرکت رفیق ۱۳۰۷ کابل.
- ۳۱: فرخ، سید مهدی. تاریخ سیاسی افغانستان، ایران چاپ دوم ۱۳۱۴.

- ۳۲: فرهادی، ډاکټر عبدالغفور روان. خاطرات محمودطرزی، کابل ۱۳۸۹.
- ۳۳: افغانی، سیدجمال الدین. العروة الوثقی. پښتو مترجم قاضی عبیدالله پښتو ټولنه کابل ۱۳۵۵.
- 34: Stewart, Rhea Tally. Fire in Afghanistan 1919-1929 U.S.A 1973.
- 35: Adamec, Ludwig. Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid Twentieth Century U.S.A 1974.
- 36: Fletcher, Arnold. Afghanistan the Highway of Conquest. U.S.A 1964.
- 37: Gregorian, Vartan. The Emergence of Modern Afghanistan. U.S.A. 1964.
- 38: Poulada, Leon. Reform an Rebellion in Afghanistan. U.S.A 1973.
- 39: Tytler, Fraser. Afghanistan a Study of Political Development in Central and Southern Asia. London 1967.
- 40: Adamec, w. Ludwig. Afghanistan 1900-1923 A Diplomatic History, U.S.A 1967.
- 41: Hamilton, Angus. Afghanistan, London, 1906.
- 42: Argandawi, Abdul Ali. British Imperialism and Afghanistan's Struggle for Independence 1914-1923, Delhi 1989.
- 43 Sareen, Anuradha. India and Afghanistan, Delhi, 1981.
- 44: Miller, Charles. Khyber British India's North West Frontier, New York 1977.
- 45: Barton, Sir William. India's North West Frontier. London, 1939.
- 46: Nevill, Capton H.L. Campaigns on the North West Frontier. Pakistan 1977.
- 47: Elliot, Major- General J.G. The Frontier 1839-1947, Great Britain 1968.
- 48: Bell, Marjorie Jewett. An American Engineer in Afghanistan, U.S.A 1948.
- 49: Shah, Sirdar Ikbal Ali. The Tragedy of Amanullah, London, 1932.
- 50: Molesworth, Lieut- Gen. G.N. Afghanistan 1919. An Account of the Operations in the Third Afghan War. India 1962.
- 51: Munn, Lt: General Mac. Afghanistan From Darius to Amanullah. Pakistan 1978.
- 52: Tripathi, Ganga Prasad. Indo Afghan Relations 1882- 1907 Delhi a1973.
- 53: Dupree, Louis. Afghanistan, U.S.A. 1980.
- 54: Ali, Professor Mohammad. Progressive Afghanistan. Lahore Pakistan 1933.
- 55: Wild, Ronald. Amanullah Ex-King of Afghanistan, Quetta- Pakistan 1932.
- 56: Pratap, Mahendra. My Life Story of Fifty Five Years, India 1943.
- 57: Diary of the British Agent at Kabul. From 1st Jan 1908 to 30th Dec 1908.
- 58: Kandahar News Letters. From 1883- 1905, Quetta Pakistan Archaive.
- 59: Adamec, Ludwig. Who's Who of Afghanistan, Graz- Austria 1975.
- 60: McGhee, George. Envoy to the Middle World. New York 1969.
- 61: Roberts, Jeffery J. The Origin of Conflict in Afghanistan, U.S.A 2003.
- 62: Poullada, Leon B. and Leila D.J. Poullada. The Kingdom of Afghanistan and the United States: 1828-1973 , U.S.A 1995
- 63: The Cambridge History of Iran Vol7. N y York-U.S.A. 1991.